

نمایش کوتاه مذهبی

« غدیر »

مرد وارد صحنه شده و بلند بلند می گوید:

مرد: یا الله ... مگر نمی بینید رسول خدا اصرار دراند همگی در یک جا جمع شوید .. تو جعفر برو سریعتر کسانی که در عقب کاروان هستند را ندا بده زودتر بیایند هوا گرم است

جعفر: هوا بسیار گرم است ، صبر کن کمی آب بنوشم می روم...

مرد: آهای یکی از شما برود جلو رفتگان را ندا دهد که برگردند ... (و با خود می گوید) آخر یکی نیست بگو ای رسول خدا در این گرما و آفتاب سوزان چه امر مهمی است که صد هزار مردم را یک جا فرا می خوانی

جعفر : پس از مراسم حج و طواف بیت الحرام خسته ایم... جان مان به لب آمده ... در این برکه غدیر هم آب فراوانی نیست که همگان را سیراب کنند... نمی دانم رسول خدا چه می خواهند...

مرد: ای رسول خدا منبری آماده کرده ایم ... اگر صلاح می دانید خطبه بخوانید...

شیه رسول خدا (ص): به علی بگویید بیاید

شیه حضرت علی (ع) آمده و در سمت راست پیامبر قرار گرفته اند سپس پیامبر دست مولا علی (ع) را گرفته و به آسمان بلند کردند فرمودند: بسم الله الرحمن الرحيم

شیه پیامبر (ص): من كنت مولاه فهذا علي مولاه هر که من مولای او بودم این ابن عم من علی (ع) مولای اوست (دو دستان خود را به طرف آسمان بلند کردند و فرمودند) بارالها هر کسی این ولی تو را یاری کند یاری نما و کسی که با او مخالفت کند دشمن بدار

و مردم فوج فوج برای بیعت به خیمه ای که آن حضرت بر پا نمودند برای تبریک و تهنیت وارد شدند...

معلم: آفرین ... آفرین سهرابی خیلی خوب بود...

جوان : آقا واقعا خوب بازی کردم...

معلم: آره عزیزم با این وقت کم و تمرین کم بسیار خوب بود

جوان: آقا آن قسمت که جناب عمر هم بیعت می کند و تبریک می گوید را حذف کرده اید...

معلم: نه در جای دیگر نمایش آنرا بازی می کنیم .. اما حالا محمد و جواد باید نقش مخالفین را بازی کنند

جواد و محمد : ما آماده ایم

معلم: محمد تو نقش نعمان ابن حارث را بازی می کنی ... که بلافاصله خدمت رسول خدا رسیده و می گویی:

محمد: تو این جوان را به جانشینی خود منصوب کردی؟ با چه کسی مشورت کردی؟

معلم : جواد باز شما شبیه حضرت رسول شده و جواب می دهی

جواد: باشه آقا ... و شروع می کند به گفتن نقش

جواد: از جانب خدایی که معبودی غیر از او نخواهد بود ... بدون دستور او هیچ عملی را انجام نخواهم داد

معلم: حالا محمد تو در نقش نعمان ابن حارث بسیار عصبانی شده و سمت شترت می روی که ناگهان سنگی از آسمان به سرت

خورده و به درک واصل می شوی... و می خندد

محمد: وای بر شما که بدون مشورت با ما جانشین انتخاب می کنی ... معلوم است این عمل از ناحیه خودت بوده ... یا که با

کسان خود مشورت کرده ای!

معلم: حالا کمی راه برو و حالت زمین خوردند و مرگ

محمد آی سرم .. می افتند

معلم : خوب قسمت بعدی تعدادی از مخالفین در مسیر راه از بلندی کوه سنگ می ریزند....

جواد: آقا چرا از انتخاب مولا علی (ع) ناراحت بودند که در مسیر آن حضرت و کاروان سنگ پرتاب می کردند؟

معلم: با خنده ... برو از خودشان بپرس .. شوخی کردم ... دنیا پرستی ... مقام پرستی ... حسادت ...

محمد : آقا صد هزار نفر از جمله عمر بن خطاب این ماجرا را دیدن که حضرت رسول ... در آن شرایط سخت و گرما مردم را

یک جا جمع کرده و چه سفارش ها که نکردند...

معلم: بچه ها مردم باید خلاصه یک جوری جبران زحمت های پیامبر را می کردند ... دیگر ... مگر همان مردم نبودند سر

مبارک فرزند پیامبر را در روز عاشورا از پیکرش جدا کردند ... جبران کردن آنها همیشه بر عکس بود...

پرده دوم

بچه ها در حال پچ پچ کردن که معلم وارد می شود.... و می گوید

معلم: خوب بچه ها زودتر آماده بشید... تو جواد... نقش شبیه رسول ا... (ص)

جواد: بله آقا شروع کنم

معلم: بله پیامبر بیمار هستند و آخرین باری است که در مسجد حاضر می شوند...

جواد: حمد و ثنا مخصوص خداوند عالمیان است « والعصر ان الانسان لفی خسر و الاالذین امنو و عملو الصالحات ... » ای مردم من دارفانی را وداع می کنم و روزی بیاید که شما هم وداع خواهید کرد... وصیت می کنم شما را به تقوا و پرهیز از گناه ... برادر و خیر خواه یکدیگر باشد... ظلم و ستم ننمایید...

معلم: کمی با حالت بیماری و لرزش حرف بزن...

جواد: بله آقا

معلم: رسول ا... در پله اول چه گفتند

جواد: فرمودند ای مردم در پله اول منبر که بالا می رفتم ... جبرئیل از جانب خدای سبحان گفت... کسی که عاق والدین شود از رحمت خدا به دور است... و من گفتم آمین

معلم: ادامه بده

جواد: آقا یادم رفت

معلم: فرمودند کسی که از اطاعت من سرپیچی کند مانند کسی که عاق والدین شده باشد

محمد: یعنی پیامبر خدا مانند پدر ماست

معلم: پدر؟! البته که پدر ماست... همه کس ماست...

جواد: و پیامبر فرمودند در پله دوم منبر جبرئیل گفت: از رحمت خدا بدور است کسی که حق معلم خود را تباه کند... و من هم گفتم آمین یا رب العالمین...

معلم: و پیامبر فرمودند هر کسی حق ما را غصب کند از رحمت خدا بدور است... باز اینجا پیامبر حق معلمی و تعلیم و تربیت خود را بر ما متذکر می شوند

جواد: در پله سوم جبرئیل گفت از رحمت خدا دور باد کسی که حق مردم را ضایع و پایمال می کند... من گفتم آمین .. آن چه این مدت بیان کردم به نفع شما مردم بوده ... هر کسی حق مرا ضایع کند از رحمت خداوند دور است

معلم: آفرین ... باری کل ا... و پیامبر فرمودند همانا مفارقت من از شما نزدیک دو چیز سنگین و مفید و سعادت بخش را میان شما به امانت می گذارم

محمد: کتاب آسمانی قرآن و عترت بر آنها چنگ زدید که هرگز گمراه نخواهید شد...

جواد: در حوض کوثر آنچه را که شما با آنها می کنید به من خبر خواهند داد... و چه خوب پاس داشتند امانت پیامبر خدا را ، باهم بینیم!

پرده سوم

معلم: محمد شروع کن ... خیلی عصبانی و ناراحت

محمد: باز کنید... درب را باز کنید و گرنه خانه را به آتش خواهم کشید... و حالت لگد زدن به درب...

جواد: وا محمدا وا ابتا... اینجا خانه دختر رسول خداست خجالت نمی کشید؟

محمد: یا علی (ع) را برای بیعت می بریم .. یا خانه را آتش می زنیم

جواد: آی ... فریاد می زند ... آی ... نامردان فرزندان محسن را کشتید ... وا محمدا وا ابتا...

معلم: بله ... عترت رسول خدا را مردم پاس داشتند ... چگونه پاس داشتند

جواد: آقا حضرت زهرا (س) را بین درب و دیوار گذاشتند

معلم: بله ... وقیحانه ، ناجوانمردانه و وحشیانه ... با عصبانیت و تعصب جاهلی دختر پیامبر زهرای بتول را بین درب و دیوار گذاردند... و عاقبت به شهادت رساندند

محمد: آقا اجازه چرا حضرت زهرا (س) وصیت کردند شبانه و مخفیانه ایشان را کفن و دفن کنند؟

معلم: آن مخدره عالمه و فاضله بودند نمی خواستند کسانی که به ایشان جفا کردند در واقع به پیامبر خدا و علی (ع) ستم روا داشتند در مراسم تدفین و نماز حاضر شوند

جواد : مگر چه می شد؟

معلم: تمام طراحی آن حضرت ... حضرت خیرالنساء از بین می رفت و در تاریخ می نوشتند دختر پیامبر وفات کرد و خلیفه اول مسلمین نیز بر جنازه ایشان نماز گذاشت و ... بقول خودمون ماله کاری و ... از این حرفا... تاریخ مظلومیت آن مخدره مدفون می گشت

محمد: درست مثل غدیر خم که بعد از رحلت پیامبر... اصل تاریخ وارونه شده و بر عکس

معلم: دقیقاً ... در خود روز غدیر هم در مقابل پیامبر خدا (ص) مخالفت می کردند و می گفتند علی (ع) برای این امور جوان است و ... ها کذا... اما وصیت مادرمان حضرت زهرا (س) تمام نقشه های آنها را نقش بر آب کرد و برای همیشه در تاریخ مفتضح شدند

جواد: نمی دانم برای لحظه ای گریه کنم که مادرمان را بین در و دیوار کشتند مظلومانه و بچه اش را سقط کردند یا برای لحظه ای که دست مولایمان را در مقابل همسرش بسته و برای بیعت بردند

معلم: برای مظلومیت مولا علی (ع) و مادرمان حضرت زهرا (س) باید گریست و ناله زد

کشتند مولا را همسر زهرا را

کشتند زهرا را همسر مولا را

بگید همه بگید

کشتند مولا را همسر زهرا را

کشتند زهرا را همسر مولا را

معلم: در آینده وقتی بزرگتر شدید متوجه می شوید برای زن از اینکه دست همسرش را بسته ببیند مرگ بهتر است مرگ برای مرد هم وقتی کشته شدن زنش را در مقابل چشمانش ببیند و نتواند کاری بکند ... خیلی ناگوار و سخت است

جواد: چرا آن حضرت شمشیر نکشید؟ فاتح خیبر چرا شمشیر نزد

معلم: اسلام آن روزها جوان بود و درخت جوان را نباید شکست تا ریشه بگیرد ... میدانی ۲ مسجدی وقتی با هم دعوا کنند دشمنان چه می گویند و چه ها که نمی کنند